

کفتارهای عرفانی

(قسمت چهل و هشتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات آذر ۱۳۸۸)

مقتاد و نهم

فهرست

جزوه هفتاد و نهم - گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم)

(بیانات آذر ۱۳۸۸)

عموان

صفحه

خداوند ما را بس است و چه وکیل خوبی است، دوست، مولا و کمک کار خوبی است / هر چه خدا می خواهد باید انجام بدهید و نه اینکه هر چه انجام دهید بگویید او می خواست / فهمیدن اینکه صاحب اختیار خداست / حدود اختیارات بشر / اراده‌ای که بندگان خاص می کنند، خدا همان را اراده می کند ۶

فحش و ناسزا و توهین به هر که باشد، بد است / بعد از علی سیاستی ماند که ما اهل این سیاست نیستیم و بدمان می آید / داستان موسی علیه السلام و فرعون / در مورد جمعه و اجتماع / اسلام و مسلمان / از هیچکس جز از خدا نترسید ولی از جهل بترسید / به همان اندازه‌ای که علم برایت حاصل می شود حرف بزن و شهادت بده ۱۲

مهریه کادو و هدیه‌ای است که مرد به زن آینده‌ی خود می دهد / بعد از عقد زن می تواند تمام مهریه را مطالبه کند و در تصرف بگیرد ولی اگر عروسی نکرده از هم جدا شده و طلاق گرفتند، زن باید نصف مهر را برگرداند / در مورد سن ازدواج، به خصوص در زن توجه به عرف محل و نژاد و تفاوت سن بلوغ در مناطق استوایی و

- ۲۲ گرمسیری، در ایران و در کشورهای سردسیری
- دقت در شرح حال شهدایی که در صدر اسلام مسلمان بودند و با اسلام مردند/ از شهدای روز عاشورا؛ توریست مسیحی که معلوم می‌شود مسیحیتش خالصانه بود و شهید شد و چه مسلمانی از این بالاتر/ پیغمبران نیامدند که حکومت تشکیل بدهند، می‌خواهند جامعه‌ی بشری را اصلاح کنند/ هدف اسلام، پروراندن و خلق انسان‌هاست/ تفاوت زندگی مسلمین در زمان مکه و مدینه، قوانین پیغمبر و القا کردن خداوند به تصمیم پیغمبر/ مشورت/ همه‌ی مؤمنین، کارهایشان با مشورت بین خودشان باشد ۲۶
- از هر نعمتی آنطور که خدا گفته است استفاده کنیم، تبرک است/ شیطان و آدم/ نعمات خدا، در مورد ما/ نعمت خدا از اول تبرک بوده ولی شما تبرکش را خراب می‌کنید اگر به سگ نفستان بدهید/ شکرگزاری از نعمات خدا/ شکر بدون عدد داشته باشید یعنی حال درونتان بدون عدد شکر کند/ همیشه در حال شکر الهی از نعماتی که خداوند داده است باشید ۳۷
- توآیین، از کوتاهی در انجام وظیفه‌ای که کرده بودند ناراحت شده و توبه کرده بودند/ اوامر خداوند/ بالاتر از هر غیرتی، غیرت نسبت به مقام امامت و ولایت علی بود/ زجری که امام‌حسن و امام حسین علیهما السلام تحمل می‌کردند/ امام حسین علیه السلام و قضایای مکه و کربلا/ الهی راست گویم فتنه از توست/ بین دو واجب گیر کردید، هر کدام واجب‌تر است را باید انجام دهید ۴۳
- ۵۱ فهرست جزوات قبل

با توجّه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجّه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

خداوند ما را بس است و چه وکیل خوبی است، دوست، مولا و کمک کار خوبی است /
هر چه خدای خواهد باید انجام بدهید و نه اینکه هر چه انجام دهید بگویید او می خواست /
فهمیدن اینکه صاحب اختیار خداست / حدود اختیارات بشر / اراده ای که بندگان
خاص می کنند، خدا همان را اراده می کند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در جایی قرآن دارد که می گوید: وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ^۲،
بعد به دنباله ای این می فرماید: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۳، خدا مرا بس است
و چه وکیل خوبی، نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ^۴، چه دوست و مولای خوبی و
چه کمک کار خوبی. یک تکه ای کوچکی از این را ما بشر که وکالت
گفتیم و می گوییم، وکیل، البته وکیل به این معنا همینی است که در
این آیات گفته شده ولی به تدریج در عرف زندگی عادی مردم، معنایش

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۹/۲۲ ه. ش.

۲. سوره فرقان، آیه ۵۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

۴. سوره انفال، آیه ۴۰.

یک خرده فرق کرده. البته باز هم این معنایی که هست، نیست. آنوقت راجع به این وکیل که نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرِ هم هست در این دنیا وکیل که می‌گیرید، وکیل مولای شما نیست چرا، مولا به معنای بنده چرا، بله وکیل بنده‌ی شما در همین کار هست نه در همه جا، کمک کار شما هم هست. منتها کمک کار شما در آن هدفی که شما دارید در واقع وکیل دنیایی وکیل در دنیا تابع شماست و پیرو شماست. ولی آن وکیلی که می‌گویید نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرِ اینطوری نیست آن را شما باید تابع آن باشید چون مصلحت شما را از خودتان بهتر می‌داند. و وقتی کار را به او سپردید، اولاً دیگر قبول وکالت نمی‌خواهد خدا وکالت همه را قبول دارد. این شما باید که باید بفهمید وکیل شما این است و کار را به او واگذار کنید. به عکس وکالت دنیا که شما باید وکیل را انتخاب کنید و وکیل هم انتخاب کند یعنی شما دو تا همدیگر هم هستید ولی در وکالتی که خداوند می‌گوید: نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرِ این است که روال خلقت، روال زندگی این است که هرچه او بخواهد انجام می‌شود. شما هم باید بفهمید که هرچه او می‌خواهد باید انجام دهید، نه هرچه انجام دهید بگویید او می‌خواست. اینجا بعضی‌ها اشتباه می‌کنند. هرچه او می‌خواهد باید انجام دهید به این منظور فرموده این نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرِ چه مولای خوبی و چه یاور خوبی که شما را یآوری می‌کند که به این

طریق انجام دهید. این فکر نکنید پس اینکه وکیل خوبی نمی‌شود که هرچه خودش بخواند انجام بدهد، نه! همیشه و در همه جا همین است او آنچنان وکیل خوبی است که اگر شما بفهمید که صاحب اختیار اوست می‌آید پایین و با شما رفیق می‌شود. ولی اگر نفهمید پس گردنتان می‌زند و از هر جا بخواند شما را می‌برد که گاهی اوقات پس‌گردنی را حس می‌کنید. ولی وقتی کارها به او سپرده می‌شود البته این هم درجات دارد بعد خداوند می‌گوید برای اینکه ناراحت نشوید برای کارهایتان که می‌ماند، بعضی کارها لنگ می‌شود، نه، جای دیگر می‌گوید: وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۱، کسی که وکیل او خداوند باشد البته وکیل همه هست، منتها مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ شما وکالت بدهید این وکالت همان روز اولی که به دنیا آمدید با خون خودتان و خون مادرتان و پدر و اجدادتان قراردادش نوشته شده اگر شما بدانید، خودتان به قرارداد رفتار می‌کنید. یعنی در واقع خداوند که به شما خلقت می‌دهد در مقابل این خلقت از شما تعهد می‌گیرد تعهداتی می‌گیرد این به اصطلاح قرارداد است بعد اگر خودتان فهمیدید و دانستید که اینطوری است می‌گویید خیلی خوب منتها برای اینکه ما تشبیه به زندگی عادی کنیم و مثال بزنیم عیناً آن نیست یک تکه شاید شبیه باشد نه اینکه به کلی

اختیار شما از بین رفته نه! مثل اینکه شما در جایی وکالت دارید، برای کسی سرپرستی کنید منزلی می‌سازد وقتی می‌آیید از شما دستور می‌گیرد، می‌گویید اینجا را اینطور بساز، آنجا را آنطور، اگر صاحب‌کار توجه کرد یا شما خودتان گفتید آقای صاحب‌کار خودت یک نگاهی بکن نگاه کرد، گفت اینجا را چرا کج ساختید؟ اینجا باید اینطوری باشد این اختیار شما را از بین نبرده همان اختیاری که خودش داشته که این کار را بکند همان را به شما واگذار کرده یک مدتی اراده‌ی شما از بین نرفته اراده را به شما داده شما هرطور فکر کردید انجام دادید خود او حق دارد تغییر بدهد و حتی شما خودتان هم می‌توانید هرچند وقتی از او بپرسید که نگاهی کن اگر بد کار کردم بگو. مثل اینکه زمان ائمه رسم بود، صحابه حتی صحابه‌ی نزدیک‌تر به حضرت هرچند وقتی می‌آمدند نظریات و اعتقادات خود را به امام عرضه می‌کردند که به این نتیجه رسیدیم که فکر می‌کنیم خداوند می‌خواهد ما را مجازات کند یا خداوند می‌خواهد به ما محبتی کند حضرت توضیح می‌دادند و شرح می‌دادند و این برای دفعات دیگر او تجربه‌ای می‌شد. این به همین طریق بود که هرچند وقتی، صاحب‌کار را صدا می‌زدند که بیا ببین درست است یا نه؟

و این منافاتی با اختیار ندارد چون یک مبحثی که مشکل است و

هر طرف راه می‌رویم می‌خوریم به اینکه بشر اختیار دارد یا نه؟ خدا یک مقداری اختیار به بشر داده و از روح خود در او دمید و یک مقدار کارها را به او داد، منتها این اختیار اگر ما خودمان فهمیدیم که تا چه حد است این اختیار و در همان حدی که این اختیار را شناختیم و به خداوند و کالت دادیم یعنی تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ^۱ توکل از وکیل می‌آید، از صمیم قلب گفتیم آنوقت اختیار ما عین اختیار خدا می‌شود یعنی هرچه چنین شخصی بکند انگار خدا کرده که گفته‌اند اللَّهُ رِجَالٌ إِذَا أَرَادُوا أَرَادَ، خداوند کسانی دارد، بندگان هستند که وقتی یک اراده‌ای کردند خدا همان اراده را می‌کند. نه اینکه اول او کرده بعد خدا، مثل اینکه با دست، شما اراده می‌کنید آب را بردارید این دست شما اراده نکرده، ظاهراً دست این را برمی‌دارد، ولی نمی‌گویید دستم اراده کرد، می‌گویید من اراده کردم. خداوند هم با بندگان خاص خود، آنهایی که بفهمند همینطور است. منتها این هست که نباید ما فکر کنیم که پس هرچه می‌کنیم کار خداست و درست است، نه! به آن مرحله اگر رسیدیم بله، آنوقت لازم نیست اصلاً فکر کنیم، خودبه‌خود می‌شود. این است که این آیه که می‌فرماید: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، خدا بسش است چطور بس است؟ إِنَّ اللَّهَ بِالْعَمْرِ^۲، خدا

۱ . سوره هود، آیه ۵۶ .

۲ . سوره طلاق، آیه ۳ .

کارهایش را انجام می‌دهد. وکیل کردید. در این مسأله که به اصطلاح بحث شد، زیاد فکر نکنید. برای اینکه هرچه تکان بخورید می‌روید پایین‌تر به همین اندازه که احساس می‌کنید بس کنید. حالا که صحبتِ بس کردن شد من هم بس می‌کنم.

فحش و ناسزا تو بین به هر که باشد، بد است / بعد از علی ساستی ماند که ما اهل این سیاست
 نیستیم و بدان می آید / داستان موسی علیه السلام و فرعون / در مورد جمعه و اجتماع / اسلام و
 مسلمان / از بچکس جز از خدا ترسید ولی از جهل برسید / به همان اندازه ای که علم
 برایت حاصل می شود حرف بزن و شهادت بده^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک عده ی زیادتری از اوّل از سیاست بدشان می آید که جهات
 مختلف دارد برای این بیشتر جنگ ها در فیلم ها دیده اید در کتاب ها
 خوانده اید دو تا صف روبه روی هم می ایستادند. معلوم می شد، با شمشیر
 جنگ می کردند حالا اسلحه های مختلفی هست سبّ و توهین هم
 هست یکی فحش می دهد یکی ناسزا می گوید یکی توهین می کند ولی
 به هر جهت این فحش و ناسزا و توهین به هر که باشد می گویند بد
 است برای اینکه خداوند در قرآن می فرماید: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۹/۲۵ ه. ش.

دُونِ اللَّهِ فَيَسْئَلُوا اللَّهَ عَذْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ^۱، یعنی آن کسانی را که حتی غیر از خدا می‌خوانند (کافر) یعنی ضدخدا، به آنها ناسزا نگوئید و توهین نکنید. چرا؟ چون در آن صورت آنها هم نفهمیده خدا را فحش خواهند داد. يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ پس با اینهایی که يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هستند باید با اینها چه کار کرد؟ وَجَادِثُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ^۲ یعنی بحث کن، استدلال کن، منطقی بیاور به بهترین وجهی. بنابراین توهین و سبّ به هر جهت بد است و باید از آن اجتناب کرد خود آدم هم سبک می‌شود.

آنهایی که از سیاست بدشان می‌آید چون همین چیزها در سیاست امروزی هست و الا سیاست در قدیم به این درجه بد نبوده. اصل سیاست خوب بوده، گاهی بد می‌شده. خود پیغمبر مظهر سیاست بود و در زمان خود، سیاستمدارترین فرد جهان او بود و حتی تا مدتی بعد هم سیاست اینطوری بود تا به علی رسید. بعد از علی دیگر آن سیاست خاتمه یافت. این سیاست که ماند ما می‌گوییم، اهل این سیاست نیستیم و بدمان می‌آید. برای اینکه در آن فحش و ناسزا و اینطور چیزها هست.

چندین مورد داریم یکی موردی در زمان عمر که داستانش را شنیدید خیلی مشهور است که آن سردار دشمن اسیر شده بود و

۱ . سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۲ . سوره نحل، آیه ۱۲۵.

می‌خواست آب بخورد و این طرف و آن طرف نگاه می‌کرد و می‌گفت می‌ترسم مرا بکشند. عمر گفت: نه، تا این آب را نخوری تو را نمی‌کشم. که بعد چون او آن آب را نخورد و آن آب ریخت عمر را که مسلمین و علی علیه السلام رأس آنها بود نگذاشتند او را بکشند. گفت تو گفتی که این آب و به او قول داده‌ای. یا مسلم بن عقیل را حضرت فرستادند به کوفه که از مردم بیعت بگیرد تا آن یکی عبیدالله با حقه‌بازی حکومت را گرفت و می‌خواست بیاید دیدن هانی، هانی از بزرگان و رؤسای قوم بود. هانی به مسلم گفت تو پشت پرده باش او می‌خواهد دیدن من بیاید تو بیا او را بکش. مسلم نیامد بعد هانی گفت چرا نیامدی او را بکشی؟ گفت: ما از روبه‌رو جنگ می‌کنیم. از پشت سر به کسی حمله نمی‌کنیم. هر وقت یک سیاست علوی یا حسینی را بحث بکنیم ضد آن همانی است که ما خوشمان نمی‌آید و در آن دخالت نمی‌کنیم.

سیاست از علوم است. افلاطون و ارسطو درس می‌دادند الان کتابی به نام سیاست از دروس ارسطو هست به فارسی هم ترجمه شده این کتاب در دکترای رشته‌های حقوق، رشته‌های سیاسی تدریس می‌شود و روی آن بحث می‌شود که بزرگانی بودند ولی نه اینکه ارسطو این سیاست حقه‌بازی ما را بلد نبود به عکس بلد هم بود، ولی آن را سیاست نمی‌دانست. کما اینکه اسکندر که شاگرد ارسطو بود وقتی آمد

ایران را فتح کرد اسکندر یک جوان سی و چند ساله بود. ایران همه دانشمندانی بودند مسن و به قول اصطلاح اینها، ریش سفید. وقتی مسلط شد و شاه بود به ارسطو استادش نوشت... من آمدم اینجا را فتح کردم ولی برخورد کردم با رجال مملکتی که همه بزرگ و دانشمند هستند من چطور اینجا را اداره کنم؟ ارسطو در جوابش نوشت افراد خرد و کم‌ارزش را به کارهای مهم مأمور کن و به اشخاص سرشناس و خوب کار کوچکی بده. مثلاً اشخاص بزرگ را بلیط‌فروشی بده. نمی‌دانم مغازه بده، کاسبی مختصر کنند. به این طریق بزرگان را که به کار کوچک وادار کرده‌ای علاقه‌مندی به کار ندارند مثلاً به دانشمندی بسپرنند بگویند کتاب‌ها را بخوان صفحه‌شماری کن، کاری برایش نیست، علاقه ندارد و اشخاص کوچکی را که به کار بزرگ گماشته‌اید، بلد نیستند چه کار کنند؟ به این طریق همه‌ی کارها می‌خواهد و همه ناچارند تسلیم تو شوند. منظور، ارسطویی که کتابی در سیاست نوشته این را در کتابش دستور نداده شفاهاً به کسی گفته، شاید هم خواسته بگوید من هم حرف‌های شما را بلدم که ماکیاول کتابی نوشته به نام پرنس (غیر از سازده کوچولو) که ترجمه شده در آن همه سیاست‌های حقّه‌بازی را شرح داده. منظور سیاست اینطوری است برای بدنام کردن، برای خرابکاری همه سیاست‌هایی هست.

مثلاً الان یک هفته نشده که محلی را که سازنده اسم او را

گذاشته خانقاه، مال دکتر نوربخش و بعد هم مال پسر و جانشین او علیرضا نوربخش یک سر و صدایی کردند که خراب کنند، البته ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم و ما همینطور که گفتیم عمل می‌کنیم. ما به فرمایشی که دستور خداوند به موسی و هارون علیهم‌السلام داده گوش می‌کنیم. خداوند موسی را که مأمور کرد گفت بروید نزد فرعون که به او حرف نر می‌بزنید، قُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا^۱. موسی علیه‌السلام امر را اطاعت کرد. دیدید چند بار رفت و هربار حرف نرم و ملایمی زد. فرعون کوتاه نیامد، تا وقتی که فرعون آخر تا آنوقت می‌گفتند همه‌ی این خدایان هستند من هم یکی از خدایان هستم یک خدای بزرگی هست که ما نمی‌دانیم چیست؟ به او کاری نداریم به این خدایان کار داریم. ولی فرعون گفت که أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى^۲، خدای بزرگ من و شما هم من هستم؛ یعنی منم و جز من کسی نیست. به هویدا گفته بودند شما شخص دوّم مملکت هستید گفته بود نه، مملکت فقط یک شخص دارد و آن اعلیحضرت است. من شخص دوّم نیستم. فرعون این حرف را که زد خداوند گفت بزن پس‌کله‌اش به موسی علیه‌السلام فرمود گفت از اینجا برو و ببین من چه می‌کنم. موسی علیه‌السلام آمد از رودخانه رد شد و نگاه کرد که خدا چه می‌کند؟ خدا همه‌ی آن قشون فرعون را غرق کرد آخرین و

۱. سوره طه، آیه ۴۴.

۲. سوره نازعات، آیه ۲۴.

ضعیف‌ترین بنی اسرائیل از رودخانه رد شدند، سالم که رسیدند آن طرف، موج آمد و بقیه را غرق کرد.

بله البتّه ما شاید معمولاً کسی که به خیال خود، دو تا دشمن دارد سعی می‌کند اینها هم با همه دشمن شوند. البتّه ما روال دکتر نوریخس و اینها را قبول نداریم برای اینکه سلسله‌ی آنها درست نیست یک کاغذ جعلی بوده، مثل اینکه این آخری مرحوم ذوالریاستین فهمیده بود و جانشین تعیین نکرد. به هر جهت ما قبول نداریم. دشمنان خیال کردند ما با هم دشمنیم، نه! اینها مردمانی هستند از خیلی از اشخاص دیگر بهتر و شخصاً هم بعضی‌ها را که من دیدم و می‌شناسم آدم‌های خیلی خداشناس و حالت و روحیه‌ی عرفانی دارند. منتها دستشان به جایی بند نیست، بنابراین اینکه دستش به جایی بند نیست و می‌خواهد جایی پیدا کند ما که نمی‌آییم دستش را قطع کنیم. ما دست او را می‌گیریم ان شاءالله. ما این دشمنی را نداریم به قول حضرت صالح علیشاه در پندصالح فرمودند که ما با اینها محبت هم می‌کنیم برای اینکه نام محبوب از آنها شنیده می‌شود. البتّه اینها وقایع روزمره است که همه به آنها برخورد می‌کنیم و چون همه برخورد می‌کنیم ناچارم کمی راجع بهش حرف بزنم.

مسأله دیگر اینکه چون ما سوابق تاریخی را نمی‌دانیم اگر هم می‌دانیم دم دست فکری ما نیست، یکی لغت اسلام است از اینجا این

لغت پیدا شده که در مقابل امر خدا تسلیم شویم و اینکه دیگران از دست و زبانش سلامت هستند و لطمه نمی‌بینند. پیغمبران همه لغت مسلمان را به کار می‌بردند در اوراد و تعقیبات نماز که خود خانم‌ها دارند می‌گویند: **أَسَلْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۱، با سلیمان زمان به خداوند تسلیم شدیم و اسلام آوردیم. مریدان و تابعان حضرت سلیمان را مسلمان می‌گویند. بعد در تعریف از حضرت ابراهیم خداوند می‌گوید: **مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ**^۲، ملت پدر شما حضرت ابراهیم خطاب به همه‌ی مسلمین، او از همانوقت‌ها که شما نبودید شما را مسلمان نام کرد. شما را مسلمان گفت همه‌ی پیغمبران مسلم بودند. ما کانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا^۳، حضرت ابراهیم حنیف بود جوانمرد بود و مسلم بود مسلمان بود. خیلی از ما مسلمان‌ها مسلمان نیستیم یعنی اسلامی که خدا می‌گوید نیستیم بنابراین لغت اسلام لغتی است، مسلمانی که ما می‌گوییم یعنی ما پیرو همه‌ی این مسلمین هستیم و می‌فرماید: **وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ**^۴، جای دیگر می‌فرماید: روش حضرت ابراهیم را پیروی کنید ما تابع آخرین پیغمبر بودیم، آخرین مسلمان. یعنی محمد ﷺ. نه اینکه اگر می‌گویند مسلم

۱. سوره نمل، آیه ۴۴.

۲. سوره حج، آیه ۷۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۴. سوره نساء، آیه ۱۲۵.

یعنی قبلش کافر بودیم قبلش مسلمان بودیم از همان مسلمانی که حضرت ابراهیم نامگذاری کرد ولی حالا می‌خواهیم مسلمان واقعی بشویم ان شاءالله. یکی هم این چند نکته را بدانید که اگر سؤال کردند. بنابراین ما که می‌گوییم مسلمان شدیم اینطوری است.

یکی روز جمعه در عرب، اصلاً در ایران و تقویم ایرانی هفته اصلاً رسم نبود و هر سی روز یک اسمی داشت در ایران قدیم یک روز مهرگان بود و یادم رفته سی تا اسم بود به جای ما که هفت اسم داریم شنبه یک شنبه الی آخر، آنها سی اسم داشتند و این رسم بود. در عرب هفته رسم بود. جمعه هم یک اسمی داشت جمعه اسم دیگری داشت یادم رفته چه بود؟ چون خودش را یادم رفته اسمش را هم یادم رفته. بعد که خداوند فرمود نماز جمعه بکنید نمازی بخوانید به این خصوصیات برای اجتماع که همه با هم باشید در فلان روز، همان کار را کردند تا مدتی به تدریج با هم صحبت می‌کردند می‌گفتند وعده‌ی ما کی؟ می‌گفتند همان روز که جمع می‌شویم با هم جمعه؛ همانجا که برای نماز جمع می‌شویم همانجا اسم آن روز شد جمعه. پس جمعه که می‌گوییم، یعنی اجتماع مسلمین. وقتی که برای جمعه هم غسل مستحبی معین فرمودند که جمعه می‌روید به نماز جمعه یا غیر از آن این غسل را بکنید که شست‌وشویی که بوی بدنتان همسایه‌های کنارتان را اذیت نکند این هم اسمش شد جمعه. بنابراین وقتی ما

می‌گوییم، جمعه یعنی اجتماع برای ما همه روز جمعه است برای اینکه همه‌ی روزها باید در روحیه و در اجتماع با مؤمنین باشیم.

این معنی این دو تا یک خرده ممکن است بعضی دچار مشکل باشد معنی جمعه و اسلام هر دو در تکمیل این حرف‌هایی که گفتم. هر چند همین‌ها در تکمیل حرفی بود که دفعه‌ی پیش گفتم و اینکه از هیچکس نترسید جز از خدا ولی از جهل بترسید وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا، چیزی که علم نداری از آن پیروی مکن. زیرا گوش و چشم و قلب یعنی ادراک. همه‌ی دانش ما هر چه می‌دانیم با چشم می‌بینیم و با گوش می‌شنویم بعد دل ما آن را جذب می‌کند و فُؤَادِ این است که گفت: إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا غیر از اینکه مجموعاً خدا از شما سؤال می‌کند و مسئولیت گوش و چشم را هم جداگانه سؤال می‌کند. قلب شما را مورد سؤال قرار می‌دهد حالا چطور؟ مگر اینها غیر از ما هستند که ما را سؤال می‌کنند؟ اینها را هم جداگانه سؤال می‌کنند. آن آیه‌ی دیگر می‌گوید پوست بدنشان شهادت می‌دهد که بعد می‌گوید از مردم می‌پرسند که لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا^۲، چرا علیه ما شهادت دادید؟ می‌گویند آن کسی که هر چیزی را به زبان می‌آورد ما را به زبان می‌آورد. این

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۱.

است که این آیه خیلی وسواس می‌آورد در اینکه دقت کنید حرف بیجایی نزنید. اگر هر شهادتی می‌دهید اگر می‌گوییم فلان شخص آدم خوبی است از کجا می‌دانید که خوب است؟ از اینجا فقط می‌گویید که هر آدمی اصل بر این است که خوب است. مگر خلافش ثابت شود که چه بدی دارد. نه بدی به خودت، چه بدی دیده‌ای؟ من دیدم که مثلاً فحش می‌داده این یک بدی ولی نماز شبش را که ندیده بودی. بگو من همین قدر دیدم به همان اندازه‌ای که علم برایت حاصل می‌شود حرف بزن. حالا من ناچار شدم در این دنیای امروز حرف‌هایی بزنیم که ان شاءالله هم به درد دنیای ما بخورد هم به درد آخرت.

مهریه کادو و هدیه ای است که مرد به زن آینده می خود می دهد / بعد از عقد زن می تواند تمام مهریه را مطالبه کند و در تصرف بگیرد ولی اگر عروسی نگردد از هم جدا شده و طلاق گرفتند، زن باید نصف مهر را برگرداند / در مورد سن ازدواج، به خصوص در زن توجه به عرف محل و نژاد و تفاوت سن بلوغ در مناطق استوایی و گرمسیری، در ایران و در کشورهای سردسیری^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خیلی سؤالات هست که از من نباید بپرسید. وقت خودتان را می گیرید وقت من هم گاهی گرفته می شود و من نمی دانم چطور به شما پاسخ بدهم؟ داستان شبلی را شنیده اید که شیخ ابوبکر شبلی از مشایخ و بزرگان زمان جنید بود. هم دانش فقهی داشت یعنی درس خوانده بود، حوزه که اینطوری نبود ولی شما حوزوی فرض کنید و هم در عرفان مقام بالایی داشت. کسی از او پرسید: زکات چهل دینار چقدر

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۹/۲۷ ه. ش.

است؟ او می‌توانست بگوید به من چه؟ برو از فقیه شهر پرس ولی جواب داد. گفت: اگر از فقیه می‌پرسی زکاتش یک دینار است. دینار یعنی سکه‌ی طلا و درهم سکه‌ی نقره بود. اما اگر از عارف می‌پرسی؟ از درویش می‌پرسی؟ زکات چهل دینار، چهل و یک دینار است. گفت چطور؟ گفت: اول چون احکام شرعی تقدّم زمانی دارد به اصطلاح اول آداب و نماز شما درست باشد وضو درست بگیرد و بعد که همه‌ی این کارها را کردید بروید دنبال حال حضور، یعنی احکام شرعی از لحاظ زمان مقدّم بر سایر احکام است؛ یعنی اول باید این را درست کند بعد. اول باید یک دینار برداری بدهی برای زکات شرعی تا آن بقیه بر تو حلال شود. اما بعد که از این فارغ شدی آنوقت وجدان عرفانی، نه وجدان اخلاقی به تو می‌گوید چرا چهل دینار پول را راکد گذاشتی و به کسی نداده‌ای؟ اگر خودت هم نمی‌خواستی باید می‌دادی به کسی، این چهل دینار را باید بدهی که چرا ندادی؟

حالا سؤال از من می‌کنید همینطور. اگر خودتان می‌توانید شرعی و عرفانی آن را جدا کنید من یک چیزی می‌گویم ولی نمی‌توانم بگویم.

راجع به احکام ازدواج هم مقررات قانونی ما البته خیلی عوض کردند و بعضی عوض کردن‌هایش همچین قشنگ و خوب هم نیست. اما مطابق با اخبار و احادیث شرعی است. مهریه در ازدواج یک کادویی

است هدیه‌ای است که مرد به زن آینده‌ی خود می‌دهد. برای اینکه شروع آن با هدیه باشد. شروع ازدواج با هدیه باشد به محض اینکه صیغه‌ی عقد و ازدواج خوانده شد زن می‌تواند بگوید مهریه را بده، از طرفی اگر آنوقت چیزی نگفت و بعد موقع عروسی زن عروسی را موکول کرد که مهریه را بدهید و از آن لحظه به بعد این مهریه و قرضی می‌شود که زن نسبت به مرد دارد و زن می‌تواند تمام مهریه را مطالبه کند و در تصرف بگیرد. فرض کنید مهریه یک باغی است از آنوقت می‌تواند از میوه‌هایش بخورد. بعد اگر عروسی نکردند و عروسی نکرده از هم جدا شدند و طلاق دادند آنوقت زن باید نصف مهر را برگرداند. آن اول تمام مهر را مالک می‌شود و اگر اینطور شد نصف مهر را باید برگرداند. اینها احکام شرعی است و احکام قانونی آن. سایر احکام هم خیلی مفصل است. قسمت عمده سن ازدواج است به خصوص در زن. عیب آن این است که اینها عین اخبار و فرمایش حضرت جعفر صادق یا حضرت باقر علیه السلام را نوشتند و حال آنکه باید خیلی توجه کنند که چرا حضرت باقر علیه السلام این حرف را زده؟ در همه مسایل این هست در دیه، در خونبها و اینها. در مناطق استوایی و گرمسیر مثل عربستان و یا آفریقا اینها خیلی زود بلوغ پیدا می‌کند بنابراین نه ساله و پانزده ساله واقعاً بالغ هستند ولی در ایران، نه ساله بچه است هیچی نمی‌فهمد لااقل باید سیزده چهارده ساله باشد. کمالینکه بعضی فقها هم

روشن‌بین‌تر بودند و سیزده ساله گفتند و به‌عکس از این طرف کشورهای سردسیر را ببینید دختر سیزده ساله بچه است و هیچی نمی‌فهمد اینها باید پانزده شانزده ساله شوند باید به عرف محل و نژاد و... توجه شود. اولاً همه خوب است بدانید ثانیاً خیلی‌ها دانشجوی حقوق هستند و یا این مباحث به گوششان خورده و بعد خودشان بدانند ان‌شاءالله.

حرف ازدواج به میان آمد، حرف رفتن هم به میان بیاید. هر که می‌آید بالاخره می‌رود. الان مجلس ترحیمی است که من باید بروم مال خانم آذر رهنما که نوه مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حایری است و خود او هم اهل دانش و نوشتن و درویش بوده است.

دقت در شرح حال شهدایی که در صدر اسلام مسلمان بودند و با اسلام مردند / از شهدای
روز عاشورا؛ توریست مسیحی که معلوم می‌شود مسیحیتش خالصانه بود و شهید شد و چه مسلمانی
از این بالاتر / پیغمبران نیامدند که حکومت تشکیل بدهند، می‌خواهند جامعه‌ی بشری را
اصلاح کنند / هدف اسلام، پروراندن و خلق انسان هاست / تفاوت زندگی مسلمین
در زمان مکه و مدینه، قوانین پیغمبر و القا کردن خداوند به تصمیم پیغمبر / مشورت / همه‌ی
مؤمنین، کار ایشان با مشورت بین خودشان باشد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک بحثی که خیلی پیش آمده بین علمای بیشتر رشته‌ها، یعنی
رشته‌های علوم انسانی، چند بار اینجا اشاره‌ای به آن شده، صحبتی
کردیم و آنکه هدف اسلام چه بوده؟ و اصلاح جامعه هم چطور
می‌شود؟ یک مسائل کلی. البته این بحث هم در علم کلام حتی بحث

۱. صبح شنبه، ۱۳۸۸/۹/۲۸ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

می‌شود، در فقه وقتی صحبت احکام است، بحث می‌شود. در عرفان که همیشه بحث می‌شود و امثال اینها، ما برای اینکه درست بفهمیم، یعنی دو سه نفر هرکدام فرض کنید از یکی از آن رشته‌هایی که صحبت شد، یک متکلم، یکی فقیه، یک روانشناس، یک... دست هم را بگیرند با هم بروند ببینند که... بلکه یک چیزی این می‌گوید، آن قبول ندارد وقتی با هم باشند، *أَنَّ اخْتِلَافَ أُمَّتِي رَحْمَةٌ مَصْدَاقٌ* پیدا می‌کند. که اختلاف امت من هم رحمت است. برای اینکه این را بفهمند باید از اول اسلام بگیریم. دوازده، سیزده سال اسلام در مکه بود پیغمبر هم در مکه بودند. اولین شهدا یاسر بود و سمیه، یک زوجی زن و مردی، نسبتاً مسن، پدر و مادر عمّار. خیلی‌ها هم رحلت کردند بطور معمول. حضرت خدیجه در آن ایام رحلت کرد. حضرت ابوطالب در آن ایام رحلت کرد و خیلی‌های دیگر. در شرح حال این شهدا که مسلمان بودند و با اسلام مردند، دقت کنیم، ببینیم چیست؟ یکی از شهدای روز عاشورا هم، بحث خواهد شد، به اصطلاح توریست فرنگی بود، توریست مسیحی بود که آمده بود و همه‌جا را می‌گشت، روز عاشورا هم در اینجا آمده بود، به اسم امروز یک خبرنگار بود که ببیند چه خبر است؟ اینکه نمی‌شناخت، نه این قشون را می‌شناخت، نه آن قشون را، نه اسلام را خبر داشت، نه کفر را، البته از از روحیه‌اش معلوم می‌شود که مسیحیتش خالصانه بود. در آن صورت آن اسلام به معنای واقعی داشت، ولی به هرجهت

نمی‌دانست از این دو قشون، کدام مسلمانند؟ کدام خوب است و کدام بد است؟ وقتی به او گفتند، مأمورش کردند گفتند برو در این گودی، اینجا یک نفر افتاده، سرش را پُر برای ما بیاور، این هم دید جنگ است، رسم آن روزگار هم همینطور بود وقتی یک قشونی موفق می‌شد، سر بزرگان مخالف را می‌بُرد و به‌عنوان افتخارش سر نیزه می‌کرد، این به این منظور آمد، یک چند دقیقه‌ای حالا چقدر نمی‌دانم، برای اینکه رفت به یک زمانی، به یک دورانی که زمان و مکان نمی‌شناسد. مثل حالا که مثلاً بعضی فیلم‌ها نشان می‌دهند که از دوران باستان به اینجا می‌آید، یا از اینجا می‌رود. خلاصه رفت به چنین دورانی، به جایی که حضرت را که زخمی بودند بکشد، هنوز نیمه‌جان بودند. آمد بیرون با قشون عمر سعد که او را مأمور کرده بود، با آنها درافتاد و چند نفر را کشت و خودش هم کشته شد، این مسلمان بود یا نه؟ یا غلام دیگری نظیر همین، مسلمان نه، اگر بگویید مسلمان نبود، می‌پرسند به چه دلیل؟ می‌گویید آخر مسلمان یعنی کسی که شهادتین را بگوید. کی دیده این شهادتین را بگوید، خدمت حضرت هم که رفت، حضرت لحظات آخر عمر را می‌گذرانند. من اگر بگویم آقا! چه مسلمانی از این بالاتر؟! آنوقت چه می‌گویید؟ پس نمی‌دانیم مسلمان بود، مسلمان نبود، چه بود؟ آن مکتبی که یک چنین کسی در حدِّ اعلا قرار دارد، در بالاترین کرسی بشریت قرار دارد، آن مکتب را اسمش را حالا بگذاریم

اسلام مثلاً، آن مکتب چطور مکتبی است؟ آن مکتبی است که فقط وضو و تیمم یاد می‌دهد؟! چنین مکتبی؟! پس آن مکتب هدفش این نیست که یک حکومتی تشکیل بدهد و برعکس آنچه می‌گویند، پیغمبران نیامدند که حکومت تشکیل بدهند، می‌خواهند جامعه‌ی بشر را اصلاح کنند، همه بشرها را، و حکومت قهراً می‌خواهد بطور ضمنی... کند. مثل اینکه ما می‌خواهیم فرض کنید به کوهنوردی برویم، باید کفش بپوشیم ولی اگر یک عصای ته‌میخ در حاشیه داشته باشیم، بهتر است، باید داشته باشیم، این هم همینطور.

هدف اسلام، پروراندن و خلق انسان‌هایی مثل این مسیحی است. انسان‌هایی مثل بشرحافی است، فضیل عیاض، سلمان فارسی، ابوذرغفاری و اینهاست. ابوذرغفاری امروز مسلمان شد، دیروزش با آن‌های دیگر یکی بود؟ اسلام می‌خواهد که این انسان‌ها تک‌تکشان، جمعشان کند. فردردشان اگر در بیابان‌ها هم ول بودند و هیچ همدیگر را نمی‌شناختند، ولی تک‌تکشان مثل ابوذر امروز باشند نه مثل ابوذر دیروز. یعنی اصلاح فردرد جامعه که مورد توجه اخلاق است. منتها وقتی اسلام تا در مکه بود، حکومت با آنها بد بود، بله، حکومت در راه تکامل مسلمان‌ها و زیاد شدنشان مخالفت می‌کرد. می‌گفت که ما با توسعه‌شان مخالفیم، ولی به فردردشان کار نداشت. افراد، خود جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند، آن جامعه اینها را کاملاً جدا کرده

بود. یعنی دیگر نمی‌توانست ضرری به اینها بزند، ضرر روانی. داخل جامعه نبودند، ولی بعد که اسلام به مدینه آمد، همان مسلمان‌های مکه آمدند مدینه. مخالفت‌هایی که با خود پیغمبر حتی شد، همان کسانی بود که در مکه بودند، در مکه چنان بودند که جان می‌دادند در راه پیغمبر ولی در مدینه عوض شدند. در مدینه یک نفر اینقدر ثروتمند شد که در ارث و در ماترکش شمش طلا بود که می‌خواستند تقسیم کنند با تبر، چکش و... خرد کردند تقسیم کنند. اینطور می‌گویند، به هر جهت خیلی ثروتمند بود. یعنی همان کسی که یک سال، دو سال اول اسلام که هنوز اسلام حکومتی در مدینه نداشت، بودند ولی مدینه...

یکسال قحطی شد تمام درآمد ملکشان را آن سال مجاناً بین مسلمین تقسیم کرد. پس بنابراین وقتی جامعه تشکیل شد، در مکه مسلمین جامعه‌ای نداشتند. یک خانواده‌ای آنهایی که مسلمان بودند، با هم رفت‌وآمد داشتند ناهاری، شامی، چیزی، دعایی. اجتماع، اجتماع ضد اسلامی بود. ولی در مدینه نه، اجتماع، اسلامی بود، رئیس حکومت هم پیغمبر بود. در آنجا اینطوری شد. پیغمبر توجه کرد، البته می‌گوییم پیغمبر توجه کرد یعنی خداوند به او گفت، به او الهام کرد توجه کند، چنین کند. دستور می‌داد. به قولی:

گر چه قرآن از لب پیغمبر است

هر که گوید حق نگفته کافر است

اینها هم از طرف حق بود ما نمی‌گوییم حق نگفت، ما می‌گوییم حق گفته ولی پیغمبر... بود. پس معلوم شد که در مدینه اجتماع مردم ممکن است یک لغزش‌هایی برای مسلمین پیش بیاورد، یعنی شیطان کارش راحت‌تر می‌شود. در مکه بیشتر مسلمان‌ها، غلام بودند، کنیز بودند. اگر هم آزاد بودند، بنده نبودند، در یک سطح مالی پائین‌تری قرار داشتند. اینها پولشان دو تا سکه نمی‌شد، دو تا سکه روی هم باشد. حالا این اصطلاح را من می‌گویم دلیل خاصی دارد. اینها ربا نداشتند، ربا بین خودشان نبود. ربا در مکه بود، چه کسی داشت؟ عباس عموی حضرت ثروتمند بود، پول هم داشت، می‌داد ربا می‌گرفت و خیلی ظلم‌ها و ستم‌ها، مال مردم را بردند، در مکه مالی نداشتند که کسی ببرد، در مدینه مالی پیدا شد، چیزی پیدا شد، پس لازم بود، مقرراتی نوشته بشود، یکطوری باشد که در جامعه، شیاطین... جلوی گمراهی مسلمانان را نگیرند، پیغمبر اسلام را می‌آورد، تعلیم می‌دهد، مردم مسلمان بشوند ولی وقتی می‌آیند در جامعه، یا خودشان یک جامعه تشکیل می‌دهند، شیطان کارش راحت‌تر می‌شود. مثل میکروب‌ها، غالباً در محیط خشک پرورش پیدا نمی‌کنند همین که آب آمد، یک مایعی آمد در آنجا پرورش پیدا می‌کنند. این میکروب شیطنت، میکروب شیطان هم همینطوری است. منتها پیغمبر چون مأمور تشکیل یک

اُمّی بود تا دین جدید را منظم کند، تا زمان پیغمبر هر چه خود پیغمبر می‌گفت باید همان انجام می‌شد و پیغمبر هم برای اینکه بعدها هم این اُمّت دچار آن وساوس شیطانی مسلمانان اولیه نشوند، قوانینی گفت که آن قوانین بعداً هم اجرا بشوند. بدیهی است که آن چیز که اجرا نشدنی است، نمی‌شود. مثلاً در خیلی از احکام کفّاره، بنده آزاد کند. حالا که بنده‌ای نیست که کسی آزاد کند. یا در خیلی از احکام شرعی، در مورد مَهریه، یک مقرّراتی است مثلاً، یا بُردِ یَمانی بدهند. بُرد اصلاً معلوم... حالا باشد در یمن و آن هم بُردِ یَمانی من از کجا بیاورم؟ بروم از یمن بُرد بیاورم؟! گمرک جلوی من را می‌گیرد، این معلوم است که اجرایش حالا امکان‌پذیر نیست، ولی نگفت که اینها را رها کنید. خداوند به پیغمبر دستور داد که با همین مردم، حتّی منافقین و کفّار و با همه اینها که هستند، مشورت کن. برای اینکه یک دشمن مشکلات انسان را خیلی بهتر از یک دوست می‌فهمد. مشورت کن ولی به حرف آنها گوش نده. خودت تصمیم بگیر، خودت تصمیم بگیر یعنی من می‌ایستم، من بالای سرت هستم. تصمیمت را درست می‌کنم، تصمیمی است که من گرفتم. خدا بطور ضمنی اینطور می‌گوید. پیغمبر مشورت می‌کرد، بعد خودش هر چه به خاطرش می‌رسید می‌گفت مثل قضیه‌ی مسجد ضرار، پیغمبر خودش اجازه داد که مسجدی بسازند در

آن سر مدینه، خیلی هم حضرت به صورت ظاهر خوشش آمد، حضرت به عنوان رئیس حکومت و تأیید کرد. بعد هم که ساخته شد، مسلمین جمع شدند و به پیغمبر گفتند که برویم برای اولین نماز آن مسجد را افتتاح کنیم. پیغمبر تا خواست تصمیم بگیرد خدا گفت: نه! من تصمیم به تو القا می‌کنم، بروید مسجد را خراب کنید. پیغمبر با آن مسلمینی که آمده بودند که بروند به جشن و شادی و مثلاً مسجد را افتتاح کنند، بیل و کلنگ برداشتند رفتند مسجد را خراب کردند. این را خدا تصمیم گرفت، پیغمبر تصمیم گرفته بود که... بشود، ولی خدا کاری نداشت می‌خواست آن آخر به او القا کند. پیغمبر تا حیات داشتند جامعه بشری، ارتباط مستقیمی با خداوند داشت یعنی پیغمبر داشت. خیلی از احکام، احکامِ لعان، مثل اینکه سوره‌ی نور است، در احکام آن آمده که حضرت مشورت کرد. یک نفر از رؤسای قبائل، بایستی تازیانه می‌خورد، مجازات می‌شد، مشورت کردند همه گفتند آقا این رئیس قبیله است، تازه هم مسلمان شده، مجازاتش کنیم، چنین می‌شود، چنان می‌شود فکرهای مصلحت‌اندیشی. پیغمبر فرمود نه، حکم الهی این است که مجازات بشود. پیغمبر مشورت کرد ولی فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۱ توکل بر خدا گفت اجرا کنید. اما شروع به اجرا کردند، باز خداوند آمد گفت

گرچه به خاطر من، (ببخشید اینها که می‌گویم در قرآن نیست، دل ما اینطوری می‌گوید، دل ما می‌گوید که خداوند به او گفت) تو تصمیمت را گرفتی، بارک‌الله، ولی این صحیح نیست که بر پیغمبر حال وحی آمد، دیگر مجازات را ادامه ندادند، شلاق و چوب و فلک آورده بودند گذاشتند ببینند بعد از وحی چه می‌شود؟ پیغمبر وحی که تمام شد آن حکم را آوردند، آن حکمی که شلاق به این نباید بخورد. این است که تا پیغمبر حیات داشت، فرد فرد مسلمین و جامعه‌ی مسلمین اشکالی نداشتند، نگرانی نداشتند. هرچه پیغمبر می‌فرمود انجام می‌شد، همانی بود که خدا گفته، مثل اینکه خدا مستقیم آمده گفته، اینکار را بکنید. این حتماً به خاطر مؤمنین همه رسیده، به خاطر پیغمبر هم رسیده که بعد از من... خدا به پیغمبر فرموده إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ^۱، آنهای قبلی مُردند تو هم خواهی مُرد، به پیغمبر. پس آنوقت چه کار خواهند کرد خدایا؟ خداوند فرمود که، مثل اینکه مثلاً، نه اینکه...، که همان حالت وحیی که به تو دادیم، همان دخالت مستقیمی که در آراء تو کردیم، باز خواهیم کرد، چطوری؟ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^۲ تو که رفتی همه‌ی مؤمنین، کارهایشان با مشورت در خودشان باشد. یعنی آنچه امروز می‌گویند از

۱. سوره زمر، آیه ۳۰.

۲. سوره شوری، آیه ۳۸.

لغت یونانی دموکراسی مثلاً و از اینجا اصلاً در احکام شرعی هم آمد که اجماع حکم قانون دارد. منتها اجماع به اصطلاح عقلای قوم، اجماع اهل حلّ و اهل عقد، بنابراین خیلی چیزها که ظاهراً زمان پیغمبر ﷺ بوده و گفتند ولی حالا قابل اجرا نیست. همین یکی دو مثالی که زدم. اینها امرشان وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ از این مسأله‌ی شورا، یعنی مشورت مردم با هم مسلمین نتیجه می‌گیرند که در کارهای شخصی خودشان هم، با برادران ایمانی‌شان مشورت کنند. این حرفی که این می‌زند، در اثر مشورت، مشورت به وجود می‌آورد، حرف الزامی نیست. با بزرگان مشورت می‌شود، این غیر از حرفی است که بزرگان می‌گویند: این کار را بکن یا این کار را نکن، آن را که گفتند بکن و نکن، باید کرد یا باید نکرد. ولی مشورت این است که با استدلال چیزی بفهمد بعد هم خودش ممکن است مشورت‌های زیادتری بکند بعد، ببیند نه. یک نظری خلاف آن بگیرد. احتراماً می‌آید می‌گوید اجازه بدهید من نروم دنبال این نظر، می‌گوید برو، البتّه همین مسأله برای استخاره هم هست، خیلی‌ها استخاره می‌کنند بعد طبق آن استخاره رفتار نمی‌کنند، بعد از مدّت‌ها؛ البتّه به احترام آن استخاره‌ای که کردند، خوب است رعایت کنند ولی آن هم یک مشورت است، امریّه نیست. ولی امروز مشورت صحیح برای اینکه انسان از همه چیز که خبر ندارد، آن

مشورت موجب می‌شود که چیزهایی که ما نمی‌دانیم، یکی دیگر می‌داند به ما بگوید. می‌گویند: انوشیروان به وزیرش گفت، از بزرگمهر یک سؤالی چیزی از بزرگمهر پرسید، بزرگمهر گفت: نمی‌دانم. گفت: اِه! من خیال می‌کردم تو همه چیز می‌دانی! بزرگمهر گفت: همه چیز، همگان دانند و همگان هنوز به دنیا نیامده‌اند. این مبنای حکمت مشورت است. ان‌شاءالله خدا دست ما را بگیرد ببرد به هر جا دلش می‌خواهد.

از هر نعمتی آنطور که خدا گفته است استفاده کنیم، تبرک است / شیطان و آدم / نعمات
خدا، در مورد ما / نعمت خدا از اول تبرک بوده ولی شائبه تبرک را خراب می‌کنید اگر به
سک نقصان ببینید / شکرگزاری از نعمات خدا / شکر بدون عدد داشته باشید یعنی حال
درونتان بدون عدد شکر کند / همیشه در حال شکر الهی از نعماتی که خداوند داده است
باشید^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

نعمت‌هایی خدا که داده، همه‌اش خودش تبرک است برای
اینکه مال خداست. می‌فرماید: لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^۲، هر چه
در زمین و آسمان‌هاست، مال خداست. خدا ما را دعوت کرده به این
کره‌ی خاکی، یعنی پدر و مادر ما را فرستاده اینجا و گفته است: همینجا
باشید. این نعمات را هم به‌عنوان سفره‌ی پذیرایی برای ما فرستاده

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۹/۲۸ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵ / سوره نساء، آیه ۱۷۱ / سوره یونس، ۶۸ و...

است. از هر نعمتی اگر آنطوری که خدا گفته استفاده کنیم، تبرک است، اگر استفاده نکنیم، تبرک نیست، بعضی اوقات اسباب زحمت هم هست. همین [میکروفون] را یک خرده فنرش سفت است، من نمی‌توانستم استفاده کنم، آنطوری که خدا گفته، اسباب زحمت بود ولی کسی که می‌تواند، فوراً استفاده می‌کند. همه نعمات اینطوری است. مثال‌های ساده و به‌قول شما عوامانه می‌زنم برای اینکه بتوانید توجه کنید و همه‌ی اینها را به همه نعمات الهی سرایت بدهید. با آنچه که تورات نوشته (البته در تورات هم حقایقی هست، همین تورات) ما را هم خداوند با اینها به کره زمین تبعید کرد. برای هرکدام هم وظیفه‌ای تعیین کرد. وظیفه‌اش هم این بود که شیاطین را که گذاشت کنار، گفت که من همه‌ی فرشتگان را گفتم به تو سجده کنند، کردند؛ جز این شیطان که آمده با خودت، در کره زمین است. سعی کن او را به سجده وادار کنی. نه اینکه خدا خودش نمی‌خواست، نمی‌توانست یا... نه! نمی‌خواست، می‌خواست که این دو نفر با هم کشتی بگیرند؛ شیطان و آدم. ولی سایر چیزها همه در اختیار بشر قرار داد. حتی مار، به مار گفت که تو همه‌اش خوراکت خاک خواهد بود، و این آدم، انسان‌ها با پاشنه‌ی پا سر تو را خرد خواهند کرد؛ این مجازات تو است. حالا ما اگر به این دشمن خدا، همانطوری که خدا گفته رفتار کنیم، کاری به ما ندارد. از ما در می‌رود که ما لگدش نکنیم. می‌گویید این پس چطور نعمتی است؟

اگر همه چیز نعمت است، این نعمت است. تلویزیون نگاه کنید. آزمایشگاه‌ها مار را از هم می‌خرند. باغ‌وحش‌ها انواع مختلف مار را می‌خرند، یعنی مُفتی نیست. می‌گردند پیدا می‌کنند. زهر مار که ما فُحشمان است، این زهر مار یک دواى خیلى قیمتی است. بنابراین نعمات خدا، خودبه‌خود تبرک است به شرط اینکه مطابق رفتار کنید. مطابق هر نعمتی. اگر کسی شما را به مهمانی دعوت کرد یک سفره رنگینی هم گذاشتند. البته سفره رنگین را، میزی بود که باید ایستاده یا روی صندلی بنشینید، یا خودتان بگردید پیدا کنید هرچه می‌خواهید و بخورید. ولی همه چیز هست. حالا شما در اینجا به یاد یک سگی باشید که در خانه‌ی شماست. با او خیلی رفیق هستید، البته اگر مسلمان نباشد چون ما داریم از انسان‌ها صحبت می‌کنیم بطورکلی ما که نجس می‌دانیم و نمی‌کنیم ولی سایر ملل حتی خداشناسان سگ دارند. مثلاً سگتان همراهمان است. به جای اینکه بخورید، بهترین غذاها را می‌گذارید توی بشقاب و می‌گذارید به دهانش. اگر صاحبخانه آمد اینجا زد توی دهان شما، کار خوبی کرده. بنابراین شما این نعماتی که خدا داده به این سگ نفستان ندهید. نفس را تشبیه کرده‌اند به سگی؛ که سگ را هم قرآن اینطوری تعریف کرده، می‌گوید: سگی است که به او حمله کنید لَه‌ه می‌زند، پارس می‌کند، آرام هم باشید، باز هم پارس می‌کند. این سگ همیشه پارس می‌کند. شما این غذا را به سگ

نَفْسْتان می‌دهید، حالا ممکن است حتّی عصبانی بشود. یا می‌دهید به شیطان (همانی که شما را از بهشت بیرون کرده) خیلی هم آن شیطان از شما تشکر می‌کند. می‌گوید: در خدمتتان هستم. همیشه با شما است. این نعمت، از اوّل تبرک بوده. سفره مفصّلی خداوند چیده، شما را سر سفره آورده است. این شما هستید که تبرکش را خراب می‌کنید و اِلّا تبرک است. همه چیزش تبرک است. در مورد نِعَمات، حالا برای اینکه توجّه کنید که از این نعمت باید خوشحال باشید، گفته‌اند: شکر کنید. همه رقم شکر کنید. البته طنزها و شوخی‌هایی هم در این شکر آفریده شده است، گفته‌اند حالا، شکر هم این نیست که به زبان بیاورید، اینکه رسم شده که شکرگزاری را به زبان بیاورند در روابط انسان‌ها با هم است. برای اینکه انسان‌ها با هم روابطی ندارند، جُز از راه زبان. انسان‌ها نیت هم را نمی‌فهمند، جُز از راه زبان. این است که گفته‌اند: شکر را، اوّل مثلاً... آنوقت همه رقم نعمت‌ها هست. نعمت غذا ساده‌ترین نعمتی است که ما می‌بینیم. گفته‌اند: اوّل غذا بسم‌الله بگویید و آخر غذا هم شُکراً لله بگویید. عارفی از کسی پرسید که: چگونه‌ای؟ گفت: اگر نیافتم (یعنی مالی، چیزی) صبر می‌کنم، اگر یافتم، شکر می‌کنم. تو چگونه‌ای؟ گفت: من اگر نیافتم، صبر می‌کنم و اگر یافتم انفاق می‌کنم. حالا، حالات مختلف است. هیچکدام را نمی‌شود گفت که این از آن برتری دارد و به هر جهت نعمت را باید همانطوری که خدا فرموده است،

در راه خودش مصرف کنید. فرض کنید: یکی از اینهایی که (ثروتمندان افسانه‌ای) همه را سگه طلا کند بریزد توی جیبش، به هر که می‌رسد یکی بدهد. این طرز مصرف صحیحش نیست. مصرف صحیح، یا فرض کنید که یک غذایی خیلی دوست دارید، یک شیرینی خیلی دوست دارید بعد که فراهم شد به هر جهت خوردید، اینقدر نخورید که مریض بشوید. اینها، شکر نعمت، اینها است. آنوقت این دقت را نکنید آن نعمتی که مال خداست، لَهْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و شما را با آن مهمان کرده، خوردید و برخلاف دستورش رفتار کردید. حالا البته همانطوری که در آخر پندصالح نوشته است. نوشته‌اند که ما اگر کار و افکار خودمان را با این مُدَلِّ مقایسه کنیم، خیلی نا امید می‌شویم. حالا ما هم اگر بخواهیم در زندگی روزمره‌ی خودمان هر لقمه‌ای، هر چیزی اینطوری موشکافی کنیم خیلی نا امید می‌شویم. نه! شما نیتتان این باشد ولی گاهی عملتان خلاف نیتتان می‌شود آن را خدا خواهد بخشید. از بخشش خدا فراموش نکنید. بخشش خدا هم این است که به این صورت ظاهر می‌شود که دفعه دیگری، در جای دیگری که برخورد کردید، از آن تجربه‌ی قبلی استفاده می‌کنید و به طریق صحیح آن را انجام می‌دهید. ان شاءالله نه تنها در این مورد.

آخر شُکْر، بعضی‌ها می‌گویند: الهی شُکْر. خوب همین کافی است، فرق نمی‌کند. بعضی‌ها می‌گویند: الهی هزار مرتبه شُکْر. حالا تو

که می‌گویی: هزار مرتبه شکر. چرا هزار می‌گویی؟ بیشتر بگو. بگو: یک میلیون مرتبه شکر. خدا که چرتکه ندارد که چند مرتبه شکر بیندازد. حالت شما، حالت دروشتان که با زبانتان بیان می‌شود، آن حالت باید اصلاً بدون عدد شکر کند. چون شکرگزاری، شکر، یک وقت حالت شکر باید داشته باشیم از همه نعماتی که خدا به ما داده، و خود وجودمان، همین نعمت است. همه وقتی که مریض می‌شویم می‌فهمیم سلامتی نعمتی است. این است که شکر، شکر بدون عدد داشته باشید. یعنی همیشه در حال شکر الهی از نعماتی که خداوند داده است باشید، ان شاء الله.

تواین، از کوتاهی در انجام وظیفه‌ای که کرده بودند ناراحت شده و توبه کرده بودند /
او امر خداوند / بالاتر از هر غیرتی، غیرت نسبت به مقام امامت و ولایت علی بود /
زجری که امام حسن و امام حسین علیهما السلام تحمل می‌کردند / امام حسین علیه السلام و قضایای
مکه و کربلا / الهی راست گویم قنّه از توست / بین دو واجب کبیر گردید، هر کدام
واجب تر است را باید انجام دهید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی از سفرنامه‌ها، به نظرم سفرنامه‌ی ابن بطوطه که به نام
رحله ابن بطوطه مشهور است رحله یعنی سفرنامه به نظر من در آنجا
می‌گوید در قرن چهارم و پنجم آنوقت‌ها سالی به حلب رفتم، حلب از
شهرهایی بوده که خیلی توجه به تشیع داشته و ائمه هم به آن شهر
توجه داشتند از جاهایی بوده که توریست‌ها حتماً به حلب می‌رفتند.
مسجد جامع حلب، مسجد عمده‌ی آن یکی از مراکزی بوده که در واقع

خیلی‌ها آنجا درس خواندند، می‌رفتند به حلب، دیدم که شهر خیلی منقلب است گفتم چه شده؟ به چه مناسبت طوری شده؟ گفتند به مناسبت شهادت حسین بن علی. گفتند در کجا و کی؟ گفتند در کربلا و سال ۶۰ یا ۶۱ هجری، گفتند دویست سیصد سال پیش بوده، حالا خبرش به شما رسیده؟ حالا اگر کسی ما را ببیند ما می‌گوییم هنوز خبرش به ما نرسیده برای اینکه خبرش اگر به ما رسیده بود ما غیر از این بودیم که هستیم. از الان می‌بینیم خیابان‌ها نمی‌دانم پر از جمعیت است همین وضعی که می‌بینید این وضع شایسته بزرگان و بزرگوارانی بود که نام توأبین به خود گرفته بودند توأبین (توآب یعنی توبه‌کننده‌ی قاطع و شدید مثل علامه و عالم) یک گروهی در کربلا بودند در کوفه عده‌ی زیادی با مسلم بن عقیل بیعت کرده بودند که حضرت مسلم را فرستاده بودند خیلی‌ها به حضرت نامه نوشته بودند و گفتند ما منتظریم که بیایید و بیعت کنید بعد که حضرت آمدند عبیدالله گذاشت که به کوفه بیایند جلوتر کسی را فرستاد و گفت هر جا لشکر حسین (لشکر که نبود) هر جا برخورد کردی همانجا آنها را نگاه‌دار، نه بیایند جلو و نه برگردند، همانجا بمانند. که حُر آمد و کربلا بیابانی بود، شهری نبود الان هم کربلا نزدیک کوفه است خیلی‌ها البته جلوی دروازه را گرفتند که آنهایی که بیعت کرده بودند یا با نامه یا با شخص می‌رفتند که به لشکر حضرت پیوندند ولی نگذاشتند که دو نفر می‌گویند

مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر با یک حیلۀ ای زدند بیرون و رفتند. آنهای دیگر که بیعت کردند فکر نمی کردند که شهادتی پیش بیاید می گفتند یک اختلافی هست حالا ببینیم چطور می شود، بعد که حضرت شهید شدند اینها توبه کردند که چرا نرفته اند؟ و به حضرت پیوندند خیلی ناراحت شدند و در شهر جنب و جوشی افتاد و قشونی و لشکر هم کشیدند که بسیاری از آنها کشته شدند. این توأیین از قصوری که کرده بودند، کوتاهی در انجام وظیفه کرده بودند ناراحت شده و توبه کرده بودند و توأیین شدند و اگر شهر همه ی آنها توأیین بودند، کوفه همه اش توأیین بود این وضعی که ما داریم شایسته ی آنجا بود. هر کس می گوید لابد همه ی ما توأیین هستیم ولی...

خداوند به فرد فرد مسلمین و مؤمنین نظر دارد و علاقه مند است و هم به مجموعه ی مؤمنین. گفتیم مجموعه ای از بشریت غیر از مسیری که هر انسانی طی می کند خود جمع انسان ها و بشرها تحولاتی دارند و حالات مختلفی طی می کنند. یکی می گفت شما می گوید امام حسین علیه السلام که امر الهی را اطاعت کرد، شمر هم فقط یک کار او... شمر هم در واقع او هم اراده ی خدا بود که اینطور شود. پس شمر هم تقصیری ندارد داستانی از این حیث در مثنوی هست که اگر خوانده باشید یا شنیده باشید می دانید. بله همه ی اینها امر خداوند است. خود شیطان را هم خداوند آفرید. البته بشرهای قدیم که درک مسأله ی

خلقت و آفرینش برایشان مشکل بود، اول از خدایان متعدد که داشتند کم کردند و گفتند دو خدا داریم؛ خدای خوبی و خدای بدی بعداً توجه کردند با دین‌های الهی که آمد که خداوند یکی است. به اصطلاح ترتیبات آن را خود خداوند آفریده تا انسان‌ها را تربیت کند و امام حسین علیه السلام در دوران سختی واقع شد نه سختی اینطور که ما می‌گوییم، او را اذیت می‌کردند، نه! در دورانی واقع شد که اولاً هر دوی این بزرگواران، سبطین امامین، حسن و حسین هر دو خیلی غیور بودند. کما اینکه این مسأله مورد اطلاع دشمنانشان هم بود، وقتی خواستند ببینند آیا حضرت در کربلا هنوز جان دارند یا نه؟ گفتند رو به خیام بروید، اگر حضرت زنده باشند آن غیرت نمی‌گذارد و پا می‌شود و اگر تکان نخوردند که معلوم می‌شود. که این کار را کردند و دیدند حضرت تکان خوردند و این جمله‌ی معروف پیش آمد که الان هم باید ما بگوییم و می‌گوییم که **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ فَكُونُوا أَخْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ** اگر فلان فلان شده‌ها (این را من اضافه کردم حضرت بلد نبودند) اگر دین ندارید در دنیایتان آزاده مرد باشید یعنی به کسی که دفاعی ندارد حمله نکنید آنوقت بالاتر از هر غیرتی، غیرت نسبت به مقام امامت و ولایت علی بود. نه تنها علی پدرشان بود، علی مرادشان بود، مرشدشان بود در خیلی جنگ‌ها اینها می‌خواستند از پدر اجازه بگیرند و بروند چون فکر می‌کردند پدرشان در خطر است ولی ایشان اجازه نمی‌دادند آنوقت

اینها از داستان زندگی بنی‌امیه و معاویه و اینها از ما بیشتر خبر داشتند. در روضه‌خوانی‌ها نرفته بودند ولی خبر داشتند و خودشان در جریان بودند می‌دانستند چه بلایی سر اهل بیت آوردند؟ چه گرفتاری‌هایی؟ آنوقت این آقایان دو نفر بزرگوار در مجلسی مثلاً نشستند که همان معاویه صاحب مجلس بود یک واعظی می‌رفت بالای منبر شروع می‌کرد به بدگویی از علی؛ اینها ساکت بودند، نمی‌توانستند چیزی بگویند، بارها شده بود دیگر به اندازه‌ای چون امام حسین علیه السلام در اینجا مطیع برادر و مطیع امام حسن علیه السلام بود به خود اجازه نمی‌داد کار مستقلی کند. قدرت روحی امام حسن به همان اندازه که غیرت قوی بود قدرت روحی هم قوی بود. می‌ایستاد گفت که چند بار امام حسین علیه السلام می‌خواست در وسط سخنرانی بلند شود و دستش به شمشیر بود که پا شود و شمشیر بکشد، گردن آن را قطع کند اینطور که تکان می‌خورد امام حسن دست روی زانویش می‌گذاشتند که بنشین اینها زجر است و آلا زندان رفتن زجر نیست البته نه اینکه زجر نیست نه در مقابل این اگر امام موسی کاظم علیه السلام هم زندانی بود زندان برای او زجر نبود؛ زجر در این بود که هارون الرشید به آنها می‌گفت پسرعمو بعد همان پسرعمو چه می‌کردند حالا....

این است که این غیرت، امام حسین علیه السلام را وادار کرد یکی از آقایان که خیلی جالب نوشته گفته امام حسین علیه السلام طبق امر الهی موظف

بود که اگر دید امکان دارد حکومت را بگیرد باید اقدام کند و حکومت را بگیرد خیلی منطقی به نظر می‌رسد و چون دوازده‌هزار امضاء حالا از دوازده‌هزار یک صفر را هم بردارید هزار و دویست نفر با امام حسین علیه السلام بیعت کردند، می‌شود باید در کوفه قیام کنند و همینطور هم بود. منتها حقه‌بازی عبیدالله بن زیاد جلویش را گرفت؛ همانطوری که حقه‌بازی عمروعاص در زمان علی جلویش را گرفت. این است که حضرت حرکت کردند روز هشتم ذی‌الحجه که باید بروند آنهایی که در مکه هستند واجب است که بلند شوند روز هشتم به عرفات بروند، ولی حضرت رو به کربلا آمدند. داد و بیداد حضرات مجتهدین آن روز بلند شد که آقا این کار حرامی است، کار حرامی است از که؟ از تو که این حرف را می‌زنی نه از حسین علیه السلام، به هر جهت امام حسین علیه السلام برای اینکه بفهمند می‌گویند: یک چشمه باز می‌کنند او هم یک چشمه را می‌گفت که من اگر می‌ماندم توطئه چیده بودند می‌خواستند که قتل کنند و خون مرا در مکه، در کعبه بریزند این است که من آدمم و از همینجا ما باید به سنت بفهمیم که وقتی بین دو واجب گیر کردید آنی که واجب‌تر است باید انجام دهید مثل اینکه دارید نماز می‌خوانید بچه‌ی شیرخواری دارید گریه می‌کند چه بسا ناراحتی دارد و شما موظف به حفظ جان او هستید. اگر به اندازه‌ای است که می‌توانید نماز را کوتاه کنید یعنی مستحبات را نگویید فقط واجبات را بگویید و گرنه نماز را بشکنید. نماز

انجام دادنش واجب است، شکستن نماز گناه دارد، اگر ببخود بشکنند، ولی معذک آن واجب تر از این است. پس در اینجا امام حسین علیه السلام مثل اینکه می دید، آخر آن دیدن، غیر از دیدن ماست که الان این آب را می بینیم، می دید که قرار است خونس ریخته شود بعد گفت این خون نباید در مکه ریخته شود باید در کربلا ریخته شود شاید هم برای اینکه آنجا هم یک مرکزی برای شیعیان شود. چون امام حسین علیه السلام خواب هم دیده بود که جدّ او پیغمبر به او فرمود که خدا دوست دارد تو را کشته ببیند. پدرش یعنی پیغمبر می خواهد این فرزند را، یعنی راضی است که فرزندش را کشته ببیند خدا که باید او را حفظ کند می گوید: تو را باید کشته بینم نه اینکه من می کشتم تو را باید کشته بینم که یک عده ی زیادی را هدایت کنم و یک عده ای را هم با این کار به ته جهنم بفرستم. بله خداوند چند بار در خیلی جاهای قرآن فرموده است که چنین کردیم، که مؤمنین را از مغضوبین جدا کند یا بشناسد. مگر خداوند نمی داند؟ خودش کرده، چرا خداوند می دانست، می خواست به ما بگوید که خداوندی هم که می داند دانسته ی خود را اکتفا نمی کند مثل قوانین ما نیست که بگویند علم قاضی کافی است خداوند علم دارد، تحقیق می کند که به ما بفهماند. به ما فهماند که راه شمر را می خواهید بگیرید؟ بسم الله. راه حسین را می خواهید بگیرید به سوی من است راهی آسفالته است؛ خلاصه،

الهی راست گویم فتنه از توست
ولی از ترس نتوانم چغیدن

....شاید شصت سال پیش یا بیشتر یکی به ما رسید همینطور
خرما داشت یکی از اخوی‌ها خرما را برداشت و خورد به حساب فاتحه،
این مردک یک چشم غره‌ای رفت و همه ناراحت شدیم. بعد معلوم شد
خرما برای خودش خریده بخورد. شما این را می‌گویید خدا یک وقت
می‌بینید نمی‌تواند چیزی را از بین ببرد مرا می‌برد می‌گوید: «هرچه آن
خسرو کند شیرین بود».

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)
مجموعه چهارم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه پنجم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه ششم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه هفتم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه هشتم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه
کتابخانه
تولیت
۱۰۰۰
تومان
(شکل ۵: بزرگ)

۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	
۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	
۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان